

في العقيدة وما يلحق بها

در باب عقاید و آنچه به آن ملحق می شود

تقسيم الصفات الإلهية:

تقسيم صفات الهی

المطالع لكتب العقائد لدى المسلمين يرى أنهم يقسمون الصفات الإلهية إلى تقسيمات عدة، منها صفات الذات وصفات الفعل، ونحو ذلك.

كسانی که كتب عقاید مسلمانان را مطالعه می کنند، درمی یابند که مسلمین صفات الهی را به صورت های مختلفی دسته بندی می کنند؛ از جمله صفات ذاتی، صفات فعلی و نظایر آن.

عن هذا الموضوع سألته يوماً، فأجاب **(عليه السلام)**:

روزی در این خصوص از ایشان **(عليه السلام)** سؤال کردم. پاسخ دادند:

[عموماً، التقسيم يعتمد على جهة نظر وفهم الذي يقوم بالتقسيم، فحتى لو كان التقسيم صحيحاً لا يعني أنّ هذا التقسيم له فائدة، ربما يكون التقسيم بعض الأحيان أقرب للغو.

«معمولاً تقسیم بندی ها منوط به دیدگاه و درک کسی است که این تقسیم بندی ها را صورت می دهد. حتی اگر این بخش بندی ها درست باشد، به آن معنا نیست که فایده ای داشته باشد؛ چه بسا گاهی اوقات بخش کردن ها به لغو (باطل) نزدیک تر باشد.

**كما أن هناك أموراً في كتبهم مردودة، ولكنك تعلم أنني لا أحب
التعرض لهم بالأسماء إلا عند الضرورة.**

همچنین در کتب آنها موارد غیرقابل قبولی وجود دارد، لیکن شما می‌دانی که من دوست ندارم
متعرض اسامی آنها شوم، جز در مواقع ضرورت!

**فمثلاً: مسألة الصفات السلبية بمعنى نفي النقص عن ساحته، لا
إشكال فيها، وهي مروية كما في دعاء الجوشن الكبير وفي القرآن.
والصفات الكمالية بمعنى وصفه بالكمال المطلق، لا اشكال فيها
أيضاً، وهي واردة في القرآن والأدعية. وأنت إذا تقرأ (كتاب التوحيد)
تجد موضوعاً تعرض لهذا الأمر وأين يكون التوحيد. والموضوع
تماماً ينقض عقيدتهم برجوع الصفات السلبية للكمالية، تجد مثلاً:
التوحيد في التسبيح، وأيضاً تجد: بيان كيف أن معرفتنا بصفاته
إنما هي معرفة عجزنا عن معرفة صفاته، وأن غاية ما يمكن لنا معرفته
هو صفات رسوله الأول ورسله من بعده.**

به عنوان مثال مسأله‌ی صفات سلبی که به مفهوم نفی نقص از ساحت خدا است، فاقد اشکال و
چنین چیزی روایت شده همان طور که در دعای جوشن کبیر و قرآن نیز آمده است. صفات کمالیه
نیز که به معنای توصیف خدا به کمال مطلق است، فاقد اشکال و در قرآن و ادعیه نیز وارد شده
است. اگر شما «کتاب توحید» را بخوانی موضوعی در این خصوص می‌یابی و این که توحید در چه
جایگاهی قرار دارد؛ این موضوع به طور کامل ناقض عقیده‌ی آنها در رجوع صفات سلبیه به کمالیه
است. مثلاً با عنوان توحید در تسبیح روبه‌رو می‌شوی و همچنین تبیین کیفیت این موضوع که
معرفت ما به صفات خدا، همان معرفت به ناتوانی ما از شناخت صفات او است و نهایت آنچه ما
می‌توانیم از او بشناسیم، معرفت صفات اولین فرستاده‌ی خدا و فرستادگان پس از او می‌باشد.

**هذه الأمور مبينة في (كتاب التوحيد)، هي تماماً نقض لعقيدتهم
بالصفات.**

این موضوعات در «کتاب توحید» تشریح و تبیین شده که به طور کامل ناقض عقیده‌ی ایشان
در مورد صفات است.

هذا إضافة إلى أن اسم (الله) نفسه هو صفة، وإنما هو الكمال المطلق الذي يتأله له الخلق، وإنما تجلى به وظهر به للخلق لحاجتهم وفقدهم.

علاوه بر این، اسم «الله» خودش یک صفت است و به معنای کمال مطلق می‌باشد که خلق به عبادت او می‌پردازند و او فقط به وسیله‌ی آن برای رفع نیاز و فقر خلق بر آنها ظاهر و متجلی می‌شود.

ثم هل أنك تصف موجوداً بأنه قادر عند عدم وجود مقدور؟ أصلاً هل يوجد موضوع للوصف؟ موضوع الوصف غير موجود عند عدم وجود المقدور، هل تفهم قصدي؟

به علاوه آیا در صورت عدم وجود «مقدور» (قدرت داده شده)، شما می‌توانی موجودی را به عنوان «قادر» وصف کنی؟ در این صورت، آیا اصلاً هیچ موضوعیتی برای این وصف وجود دارد؟ در صورت عدم وجود «مقدور» موضوع «وصف» موجودیتی ندارد. آیا منظورم را درک می‌کنی؟

طيب، هم طبعاً يقولون بهذا الأمر، أو على الأقل بعضهم يقول بهذا، الآن هل يوصف موجود بأنه إله عند عدم وجود من يأله إليه؟ هل يُوصف موجود بأنه رب عند عدم وجود مربوب؟

بسیار خب! البته ایشان -یا لاقلاً برخی از آنها- قائل به چنین گفتاری هستند. حال آیا می‌توان از وجود «اله» دم زد در حالی که کسی نباشد که او را عبادت کند؟ آیا در صورت عدم وجود «کسی» که پرورش یافته «(مربوب)» می‌توان موجودی را «پرورش دهنده» (رب) توصیف کرد؟

الآن، هو سبحانه تجلى بالكمال المطلق (الله) ليأله له المألوهون، لولا وجود المألوهين لما ظهر لهم بالألوهية، الألوهية متعلقة بالمألوه، الربوبية متعلقة بالمربوب، أرجو ان يكون هذا واضحاً.

اکنون خدای سبحان با کمال مطلق (الله) تجلی یافته است تا پرستندگان^۲ رو به سوی او آورند. اگر پرستنده‌ای وجود نمی‌داشت، خدا نیز برای آنها به اولوهیت ظهور نمی‌یافت چرا که الوهیت متعلق به پرستنده (مألوه) است؛ (همان طور که) ربوبیت متعلق به «پرورش یافته» (مربوب) است. امیدوارم مطلب واضح باشد.

۱ - من يأله إليه.

۲ - المألوهون.

انظر، كلُّ موجودٍ يظنُّ الكمالَ هو ما يعرفه هو، نمل الصفا يظنُّ أنَّ
لله زمامتين لأنها غاية الكمال عنده، والإنسان يظنُّ أنَّ غاية الكمال هو
القدرة الكاملة، العلم الكامل، وهكذا. والسبب أنه يملك بعض القدرة
وبعض العلم، فهو يظنُّ أنَّ "عالم"، "قادر" التي يتصورها هي غاية
ما يمكن أن يصف به الله !

بنگر، هر موجودی گمان می کند «کمال» همان چیزی است که خودش آن را درک کرده و
شناخته است. مورچه‌ی ساکن بر سنگ خارا تصور می کند که «الله» دو گوش‌واره دارد زیرا از دید
او، نهایت کمال همین است. انسان، غایت کمال را قدرت کامل، علم کامل و مانند آن می بیند به
این دلیل که او به مقداری از قدرت و علم دست یافته و لذا می پندارد «عالم» و «توانا»یی که در
مخیله‌ی او می گنجد، نهایت چیزی است که می تواند خدا را به آن توصیف کند!

المطلوب منه أن يتحرك باتجاه المعرفة إلى أن يعرف أنه عاجز عن
المعرفة، وأنَّ الكمال الذي واجهه به سبحانه إنما أراد منه سبحانه أن
يوصله إلى هذه الحقيقة التي هي المعرفة الحقيقية، إنما واجهنا
بالكمال المطلق ليوصلنا لحقيقة أننا عاجزون عن المعرفة، وبالتالي
نعرف أنفسنا ونعرف الحقيقة التي أوجدتنا، نعرفها عندما نعرف
عجزنا التام عن معرفتها، معرفة عجزنا هي معرفة الحقيقة. "من عرف
نفسه عرف ربه".

لازم است انسان به سمت معرفت و شناخت حرکت کند تا بداند که از دستیابی به معرفت ناتوان
است، و کمالی که خدای سبحان را به آن متصف می بیند، صرفاً چیزی است که خداوند از این
طریق خواسته او را به واقعیت یعنی همان معرفت حقیقی برساند. او با کمال مطلق با ما روبه‌رو
می شود تا ما را به این حقیقت برساند که ما از درک معرفت (به کنه او) عاجزیم؛ تا از این رهگذر
خود و حقیقتی که ما را پدید آورده است را بشناسیم. ما هنگامی نسبت به او معرفت می یابیم که به
عجز کامل خود در شناخت او پی ببریم. درک این عجز، همان شناخت حقیقت است. «(کسی که
خود را بشناسد پروردگارش را شناخته است)».

عموماً، هذه حقائق لا تُعرف بالكلام بل عندما يكون الإنسان
فيها [.

به طور کلی این حقایق به وسیله‌ی کلام، درک و شناخته نمی‌شود بلکه هنگامی که خود انسان در آنها غور کند و در آن واقع گردد، قابل درک است».

* * *